



قرآن و زبان عرب

بخش دوم

مرحوم دکتر سیدمرتضی آیت‌الله زاده شیرازی

دارد حرکات اعراب برای تسریع در تکلم و خروج از بن‌بست التقای ساکنین، در اتصال کلام به مابعد است. او می‌گوید: عرب به این دلیل اعراب را به کار گرفت که اسم در حال وقف ساکن است و چنانچه در حالت وصل هم ساکن می‌بود التقاء ساکنین پدید می‌آمد که نتیجه آن کندی در کلام است. قطرب برای اثبات نظریه خود به یک مسأله واک‌شناسی استدلال می‌کند و می‌گوید: به همین لحاظ است که عرب پایه واکهای خود را بر یک حرف متحرک و یک ساکن، یا دو حرف و یک ساکن قرار داده است و هرگز دو حرف ساکن پی‌درپی و یا چهار حرف متحرک پی‌درپی در یک کلمه نمی‌آورند؛ زیرا در آهنگ و موسیقی کلمه خلل وارد می‌آید.^{۵۷} جواب قطرب را باید این‌گونه داد که یکی از ویژگیهای زبان عربی آن است که معنا و اعراب از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند، بدین معنی که نخست معنا در ذهن گوینده ساخته می‌شود و پس از آنکه آن را القا کرد، همان اعراب معانی ساخته‌شده در ذهن خود را به آن واژه می‌دهد، از این‌رو اعراب و معنا به منزله علت و معلول نیستند بلکه هر دو یکی هستند. از سوی دیگر، چنانچه مدعای قطرب درست باشد و استفاده از اعراب به خاطر گریز از التقاء ساکنین و روانی کلام باشد، باید فاعل گاه مجرور و گاه مرفوع و گاه منصوب شود و یا مضاف‌الیه را نصب بدهیم؛ زیرا به ادعای وی حرکت نقشی در معنا ندارد، سستی این حرف بر همه روشن و مدلل است و اجماع تمام نحویان به این است که فاعل، مرفوع و

◀ تاریخچه اعراب

یکی از عمده‌ترین و حساس‌ترین مسائل نحو عربی، اعراب، کیفیت و تاریخ آن است. نحویان به اتفاق آراء، بر این باورند که «اعراب» نمایانگر نقشهای گوناگونی از قبیل فاعل، مفعول، اضافه و غیره است که اسم در جمله به خود می‌گیرد و اسم مجرد از حرکت معمولاً نمی‌تواند مفاهیم بالا را نشان بدهد و از این جهت چنین اسمی، میان همه مفاهیم مشترک است و صلاحیت حمل بر همه را دارد. از این‌رو اعراب برای نشان دادن مقصود ضروری است. برای مثال واژه زید صلاحیت رفع و نصب و جر را دارد و هر کدام معنایی ویژه دارد، پس برای کسب این معنای ویژه و مقصود گوینده، اعراب و حرکت می‌گذاریم و بدین ترتیب با تقدیم و تأخیر آن نه تنها فهم مقصود دچار اشکال نمی‌شود، بلکه از این نظر فرمهای زبان را نیز گسترش می‌دهد.^{۵۵}

لغت‌نویس و زبان‌شناس معروف ابن‌فارس لغوی گوید: از طریق اعراب پی به غرض گوینده می‌بریم، برای مثال اگر جمله ما احسن زید را بدون اعراب به کار ببریم، معنای مورد نظر دانسته نمی‌شود، اما اگر بگوییم: ما احسن زیداً یا ما احسن زیداً یا ما احسن زیداً به ترتیب یعنی چه زیباست زید؛ زید نیکی نکرد؛ چه چیز زید را خوب کرده است؟^{۵۶}

اما در میان نحویان، ابوعلی محمدبن مستیر معروف به قطرب (متوفای ۲۰۶ هـ ق) تنها کسی است که اعتقاد

۵۵. رک: الايضاح فی علل النحو، زجاجی، ص ۶۹؛ الجمل، زجاجی، ص ۲۶۰؛ الاشباه و النظائر، جلال‌الدین سیوطی، ج ۱، ص ۷۸.
۵۶. الصحاحی فی فقه اللغة، ص ۱۹۰.
۵۷. المسائل الخلافية، العکبری، ص ۹۵؛ الايضاح، زجاجی، ص ۷۰، الاشباه و النظائر، سیوطی، ج ۱، ص ۷۹؛ قصة الاعراب در کتاب اصول اللغة و النحو، ص ۱۸۸.



مفعول، منصوب و مضاف‌الیه مجرور است و تاکنون نظری بر خلاف این اصل نداده‌اند. جز آقای دکتر ابراهیم انیس در کتاب *من اسراراللغة* و دکتر داود عبده در *ابحاث فی اللغة العربیة* از معاصرین که این نظریه را پذیرفته‌اند. برخی از خاورشناسان مسألهٔ اعراب را زیر سؤال برده‌اند، از جمله کارل ولرز (Karl Vollers) در کتاب *زبان عامیانه و زبان ادبی در جزیرهٔ العرب قدیم می‌گوید*: متن اصلی قرآن ابتدا به یکی از لهجه‌های محلی حجاز که غالب بوده و همچون باقی گویشها فاقد اعراب بوده است، وجود داشت و نحو پس از ساختن زبان ادبی و فصیح به شکل کنونی در قرآن و اشعار عرب پدیدار شد و در اینکه زبان عربی در دورهٔ حیات پیامبر بدین‌گونه بوده است، تردید دارد.

دیگری پاول کاله (Paul E. Kahle) در فصلی از کتاب *گنجینه‌های قاهره (Die Kairoer Genisa)* زیر عنوان متن قرآن می‌نویسد: در سال ۶۳۲م اندکی پس از رحلت پیامبر متن قرآن گردآوری شد، اما در دورهٔ خلافت عثمان قرآن شکل نهایی را به خود گرفت. در این هنگام مشکل کیفیت قرائت قرآن پیش آمد؛ زیرا رسول اکرم (ص) مانند اکثر شهروندان خود با گویش قریش و طبقهٔ باسوادان مکه تکلم می‌کرد، و قرآن که از شکل و تقطع خالی بود، به وضوح نشان‌دهندهٔ زبانی بود که در مکه بدان تکلم می‌کردند و گرنه چرا باید بعدها شکل‌گذاری قرآن به عنوان مسأله درآید؟ اما عربها عادت داشتند که زبان بادیه‌نشینان را معیار گفتار فصیح به حساب آورند و لذا شعرای عرب نیز اشعار خود را به زبان بادیه‌نشینان می‌سرودند و چون قرآن کریم در سطح زبان بادیه‌نشینان نبود و فصاحت و شیوایی اشعار جاهلیات را نداشت، از این رو از همان آغاز در شهرهای کوفه، بصره، مدینه و مکه تلاشهایی در بررسی و گردآوری اشعار بادیه‌نشینان آغاز شد و اشعار ایشان که بیشتر دربارهٔ ایام العرب بود، جمع‌آوری شد و به عنوان زبان الگو و معیار عربی - که توسط نحویان ابداع شد - اتخاذ شد و قرآن نیز همان روش را در پیش گرفت، اما در عین حال تغییری در کتابت و رسم‌الخط آن پدید نیامد بلکه روشی ابداع شد که بر پایهٔ آن، نشانه‌های گوناگونی را به متن قرآن افزودند تا از قرائت نادرست و لحن در قرآن جلوگیری شود. پاول کاله می‌افزاید: «همهٔ کتابهایی که دربارهٔ قرائت قرآن نوشته شده است به این‌گونه فعالیت‌های دوران اولیهٔ اسلام اشاره‌ای نکرده‌اند و کتابهایی هم که اشاره‌ای کرده‌اند یا متروک مانده‌اند و یا از بین رفته‌اند. فقط یک خبر - که اخیراً بر آن دست یافته‌ایم - است که می‌توان از خلال آن به تحول دربارهٔ قرائت‌ها پی برد»، این خبر را فراء نقل می‌کند، او گوید: «علمای قرائت که اهل فصاحت هستند و به قرآن و حدیث آشنایند اتفاق نظر دارند که قرآن کریم با

فصیح‌ترین زبان‌ها نازل شد اما این کلام مورد پذیرش شیفتگان اشعار و ایام‌العرب قرار نگرفته است. آنان برتری قرآن را از لحاظ توقیری می‌دانند که خداوند به آن داده است. اما اگر در جست‌وجوی فصاحت برآیم آن را در میان بادیه‌نشینان خواهیم یافت». ناگفته نماند که در مصادیق بادیه‌نشینان فصیح اتفاق نظر وجود ندارد. برخی (کوفیان)، قبیلهٔ بنی‌اسد و گروهی (بصریان)، بخشی از علیای از تمیم و سفلائی قیس و گروه سوم (اهالی مدینه)، قبیلهٔ عطفان را فصیح می‌شمارند. ولی به نظر مردم مکه سخنوران را باید در میان مردم کنانه‌بین سعدبن بکر و ثقیف یافت. سپس فراء می‌افزاید: «من مایلم از راه استشهاد به آثار و اشعار موجود در این زمینه و مقایسهٔ آنها با یکدیگر این را بگویم که زبان قریش در سطحی بالاتر از سایر زبانها قرار دارد. عمر شنید مردی عتی حین قرائت می‌کند، از او پرسید: چه کسی این قرائت را به تو آموخت؟ گفت: عبدالله بن مسعود. عمر به عبدالله نوشت: قرآن به زبان قریش است نه به زبان هذیل، تو نیز بر اساس آنچه نازل شد بیاموز. ابوبکر می‌گفت: نزد من اعراب قرآن محبوبتر از حفظ برخی از کلمات قرآن است»^{۵۸}.

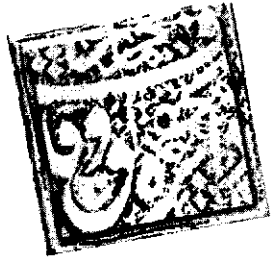
ابن مسعود می‌گفت: «قرآن را نیکو تلاوت کنید و آن را با خوشترین صدا زینت دهید. قرآن را اعراب دهید...». کاله در توجیه واژهٔ اعراب در سخن منقول از ابوبکر گوید: «منظور از اعراب حرکاتی است که بر پایهٔ دستور زبان عربی فصیح در آخر کلمات می‌نهند». سپس چنین نتیجه می‌گیرد که «اصرار بر تلاوت قرآن با اعراب، زمانی منطقی به نظر می‌آید که بگویم قرآن غیرمعرب تلاوت می‌شده است». البته مطالب کاله مخالف قراین و شواهد تاریخی است، زیرا در روزگار ابوبکر و ابن مسعود اعراب به معنای اصطلاحی آن ناشناخته بود و اعراب قرآن در این منقولات - اگر مجعول نباشد - به مفهوم وضوح و ادای درست حروف از مخارج و عدم ابهام در قرائت است.

از ولرز و کاله که بگذریم، اکثر مستشرقین از اصالت اعراب در زبان عربی دفاع کرده‌اند.

نولدکه می‌گوید: «اصلاً خردمندان نیست بگویم که حضرت رسول (ص) زبانی را در قرآن به کار برده باشد که با زبان مکیان به کلی مخالف باشد». نولدکه می‌افزاید: «اعتقاد به اینکه اعراب در زبان زندهٔ عصر پیامبر وجود نداشته است، یک غلط فاحش است... و هرگاه پیامبر (ص) یا یکی از مسلمانان معاصر ایشان قرآن را بدون اعراب می‌خواندند مسلماً روایاتی در این مورد به دست ما می‌رسید».

یوهان فوک (J. FOCK) در کتاب بررسی لهجه‌های عربی^{۵۹} می‌نویسد: «زبان عربی فصیح یکی از کهن‌ترین علایم زبانی یعنی حرکات اعراب را حفظ کرده است. این

۵۸. الايضاح، زجاجی، ص ۹۶، نقل‌های دیگری مشابه همین داستان در کتاب *ایضاح الوقف و الابداء*، تألیف ابن‌الانباری صص ۱۵-۲۲ و کتاب *الزینة*، ابوحاتم رازی، ج ۱، ص ۱۱۷ آمده است.
۵۹. ترجمهٔ دکتر عبدالحلیم نجار، ص ۱۵.



علامت در سایر زبانهای سامی بوده است اما از میان رفته است. اشعار عربی نشان می‌دهد که اعراب پیش از اسلام کاملاً شایع بوده است. دربارهٔ اینکه تا چه زمانی در زبان گفت و شنودی عمل اعراب باقی بوده، اختلاف نظر است. اشعار دورهٔ جاهلیت وجود اعراب را به نحوی قوی تأیید می‌کند و از سوی دیگر طبق اخبار موثق نحات عرب - حدائق - تا قرن چهارم هجری برای تحصیل زبان فصیح به بادیه می‌رفتند و این خود تأییدی بر شیوع اعراب در قبل از اسلام است، بویژه اینکه تا امروز در پاره‌ای از گویش‌های بادیه پدیدهٔ اعراب را می‌یابیم.^{۶۰}

برگشتراسر می‌نویسد: «اعراب - که در زبان عربی باقی است - از ویژگی‌های زبانهای سامی است. این پدیده را در زبان اکدی و برخی از علایم آن را در زبان حبشی - ولگاریت - و سایر زبانهای سامی می‌توان یافت».^{۶۱}

در رد منکرین اعراب در زبانهای عربی جوابهایی داده شده است که به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. پدیدهٔ اعراب در برخی زبانهای سامی مانند زبان اکدی که خود شامل زبانهای بابلی و آشوری است، وجود داشته است. به عنوان نمونه در قانون حمورابی (۱۹۷۲ - ۱۷۵۰ ق. م) که به زبان بابلی است، مشاهده می‌شود. مثلاً awelum انسان در حالت فاعلی و مرفوع است و awelam در حالت مفعولی و منصوب است، و علامت (۸۸) در آخر کلمه برابر با تنوین عربی است.

۲. قرآن کریم که به طور متواتر به دست مسلمانان رسیده است به صورت مُعرب است و هرگز از رسول اکرم روایت نشده است که ایشان آخر کلمات را - آنجا که ضرورت نداشته - ساکن می‌کرده‌اند

۳. رسم الخط قرآن کریم که به طور متواتر به ما رسیده است بر وجود اعراب تأکید می‌کند و ثابت می‌کند که این پدیده از اختراعات نحویان نیست.

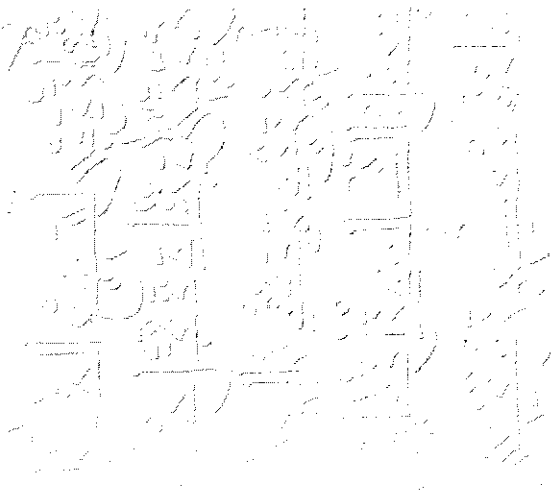
۴. بحور شعر عربی و موسیقی موجود در آن به هیچ وجه نظریهٔ منکران اعراب را تأیید نمی‌کند و کافی است که کلمات یک بیت عربی را بدون اعراب بخوانید تا ببینید چه بی‌نظمی پدید می‌آید.

۵. نمونه‌هایی که از لحن در تکلم و نیز در قرآن ارائه کردیم و انتقاد شدید از لحن‌کنندگان یکی دیگر از دلایل وجود و اصالت اعراب در زبان عربی است، پدیدهٔ اعراب نه تنها اصالت دارد بلکه ما را در ترکیب جمله‌های عربی و گستردگی آن کمک شایانی می‌کند.^{۶۲}

□ پیشروی حرکت علم نحو

یکی از گامهای بسیار مؤثر در جهت محو لحن، و مقاومت در برابر رشد آن، پیشروی حرکت علم نحو به وسیلهٔ شاگردان ابوالاسود بود. معروفترین آنها

۶۰. العربية، یوهان فک، صص ۱-۵.
 ۶۱. النطور النحوی للغة العربية، اخراج و تصحيح و تعليق الدكتور رمضان عبدالنور ص ۱۱۹ - القاهرة ۱۹۸۲ م.
 ۶۲. اساس قواعد زبان اکدی تألیف W. Von-Solen فقه اللغات السامية بروکلیمان S. Moscati, An. Introduction 95. C.H. Gordon, Ugaritic Manual Roma 1995 Th. Noldeke Einige Bemerkungen, ZA, Bd. XIII 172 فقه اللغة علی عبدالواحد دانی.
 ۶۳. نسیزة الالباء، ابن الأثيری، ص ۱۵.
 ۶۴. المزهر، ج ۲، ص ۳۹۸، چاپ دوم.
 ۶۵. المزهر، ج ۲، ص ۹۳۸.
 ۶۶. طبقات الفراء، ص ۱۱؛ البغیث، ص ۲۶۷.



عنبسة الفيل، ميمون الاقرن، نصرين عاصم، عبدالرحمن بن هرمز و يحيى بن يعمر بودند.^{۶۳}

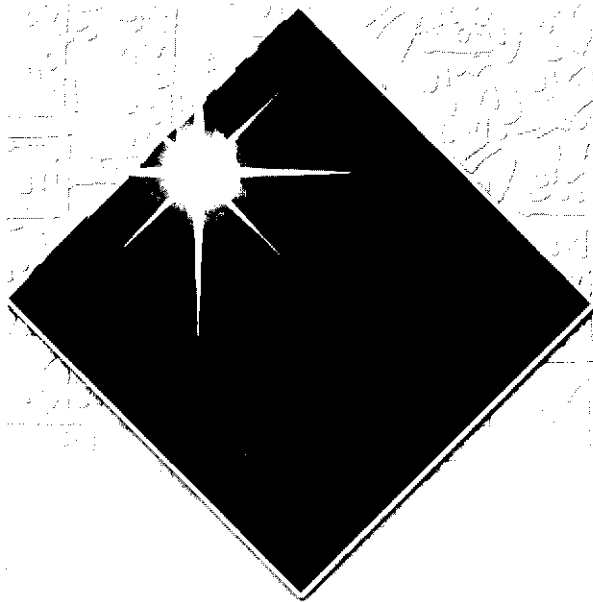
جلال الدين سيوطي^{۶۴} به طور تفصیل تسلسل پیشروی نحو را از مکتب ابوالاسود تا زعامت آن، به دست عبدالله بن ابی اسحاق بیان می‌کند و می‌گوید: «و اما فیما روینا عن الخلیل، فانه ذکر أن ابرع اصحاب ابی الاسود، عنبسة الفیل و ان ميمونا الاقرن اخذ عنه بعد ابی الاسود فرأس الناس و زاد فی الشرح ثم توفی و لیس فی اصحابه احد مثل عبدالله بن ابی اسحاق الحضرمی» (۱۱۷ هـ). طبق این گفته حرکت نحو توسط عبدالله رونق یافت و به راه خود ادامه داد و جاده را هموار ساخت تا زمانی که زعامت آن در اختیار خلیل بن احمد فراهیدی (۱۰۰ - ۱۷۵ هـ ق) و شاگرد او سیبویه (۱۸۰ هـ ق) قرار گرفت و سپس در آن، مکتب‌ها و روش‌ها و آرای گوناگون پدید آمد.

عبدالله به تدریس و آموزش نحو پرداخت و به گردآوری مسائل آن همت گماشت و دربارهٔ همزه به تفصیل سخن گفت و کتابی در این باره نوشت.^{۶۵} در همین دوره ابوعمر و ابن العلاء (۷۰ - ۱۵۴) با او همکاری می‌کرد، اما گرایش عمرو بیشتر در زمینهٔ اسلوب و مفردات زبان عربی بود و تعداد بی‌شماری از آنها را گردآوری کرد و به شیخ الرواة ملقب شد، دربارهٔ او گفته‌اند: «ابوعمر و اعلم الناس بالقراءات العربية».^{۶۶}

□ مظاهر حرکت علم نحو

حرکت و پیشروی نحو در مظاهر گوناگون آشکار می‌شد، از جمله:

۱. نگاهبانی و پاسداری ساختار و اسلوب عربی از هرگونه تحریف؛ زیرا سهل‌انگاری در این امر و چشم‌پوشی از آن منجر به اهمال و عدم دقت و رعایت ضبط درست و ادای سلیم در قرائت قرآن می‌شود. در



برای تعلم لغت به مراکز آموزش روی آوردند و این امر خود نیاز به آموختن اصول و قواعد و ضوابطی دارد که آموزنده را در یافتن خصایص لغوی یاری کند.

۳. عنایت و توجه به میراث ادبی جاهلی و اسلامی؛ در این راه خدمات فراوانی به عمل آمد و برای استفاده از این متون در پایه اصول نحو و بررسی شواهد نحوی تلاش بسیار شد و از آن پس علم نحو محصور در عنایت به قرآن نبود، بلکه استفاده از اسلوب بیانی و فنون ادبی یکی از وسایل خدمت به قرآن کریم شد.

۴. تجزیه و تحلیل و ضبط لغات و اعمال قیاس و بیان علل نحو؛

۵. تألیف آثار و کتاب‌های نحوی و لغت؛ آثار بسیاری در نحو و لغت پدید آمد و راه را برای پیدایش آثار ارزنده دیگر هموار کرد؛ گرچه آثار نخستین اندک بود، اما اساس کار علمای خلف شد.

۶. آمیختگی مطالعات نحوی و لغوی؛ بر خلاف دوره‌های قبل که مسائل نحوی جدا از مسائل لغوی بررسی می‌شد، دیگر مرزی میان این دو وجود نداشت. ابوعمر، یونس و الخلیل که راویان لغت بودند، به بادیه رفتند و آنچه خواستند از مفردات و واژگان گرد آوردند و سپس در پرتو یافته‌ها به تأسیس قواعد نحو و ترسیم اصول آن پرداختند. رابطه لغوی و نحوی مانند رابطه محدث و فقیه است، محدث وظیفه دارد همه حدیث را در نهایت امانت و در کمال صحت نقل بکند و فقیه آن را دریافت می‌کند و بر پایه آن استنباط، حکم می‌کند.

وظیفه لغوی نقل دقیق منطوق عرب است و وظیفه نحوی تصرف در این منقولات است. بیشتر مؤلفان اصول نحو در این دوره، همان طبقه لغوی‌ها بودند که همت کردند و لغات را گردآوری کردند. اختلاط مسائل نحوی و لغوی توسط این مردان تحقق یافت و یکی از بارزترین ویژگی‌های حرکت نحو، همین اختلاط بود.

موارد متعدد مشاهده می‌کنیم که نحویان این عصر و در رأس آنها ابن ابی اسحاق و ابوعمر و خود را مسؤول تصحیح اغلاط و انحراف اسلوبی شعرا و سخنوران می‌دانند و ابن ابی اسحاق چندین مرتبه در برابر خروج فرزدق از اصول و ضوابط موضوعه سخت ایستاد و او را نقد کرد.^{۶۷}

در همین دوره اختلاف‌های مربوط به مسائل نحوی آغاز شد و این اختلافها میان دو قطب نحوی یعنی ابن اسحاق و ابوعمر و زبانه کشید و ابوعمر و نیز به نقد شعر نابغه ذبیانی می‌پرداخت.^{۶۸}

نقد شعر و شعرا منحصر به شعر جاهلی و یا اسلامی نبود و هر شاعری که نادرست می‌گفت، شعرش تصحیح می‌شد. هدف از این عمل حرص بر پاسداری سلامت قرآن کریم بود تا مبادا دستخوش نادانان شود و به همین جهت قرآن کریم در رشد این حرکت و تحول آن بسیار مؤثر بوده است.

۲. تشکیل حلقه‌ها و جلسات متعدد دروس نحو و لغت در مساجد؛ و بنا به گفته مصطفی الرافعی در نتیجه تشکیل این جلسه‌ها بود که رفته‌رفته لحن در میان مردم بازاری محدود شد و خطیب سخنور «خالد بن صفوان» برای آموختن اعراب در این جلسات شرکت می‌کرد.^{۶۹}

حلقه‌های تدریس نحو بنا به اقتضای نیاز جامعه - به عنوان یک امر ضروری - قبل از ظهور سببویه رو به گسترش نهاد؛ زیرا توسعه فتوحات اسلامی و آمیزش عربها با غیرعرب، دانشمندان را بر آن داشت تا برای سالم‌سازی زبان و حفظ قرآن در ترویج موازین نحوی از هیچ تلاشی فروگذار نکنند. علاوه بر این علاقه مسلمانان غیرعرب برای آموختن زبان عربی بسیار فراوان بود و این عناصر جدید جامعه اسلامی سخت اشتیاق داشتند تا در نهضت و حرکت زبان سهیم باشند و از درک بیان زیبای قرآن و حلاوت معانی آن محروم نمانند. از این رو

۶۷. مجلة الازهر - ۲۴م

ص ۵۹، شیخ محمد عرفه،

«جهود المسلمين فی النحو و البلاغة».

۶۸. نزهة الالباء، ص ۲۴.

۶۹. تاریخ آداب العرب للرافعی، ج ۱، صص ۲۴۴ و

۲۴۵.



۷. یکی دیگر از مظاهر حرکت نحو آشکار شدن اختلاف‌های نحوی در بحث‌های قرآنی بود. این‌گونه اختلافات منحصر در مکاتب نحوی کوفه و بصره نبود، بلکه قبل از آنکه این مکاتب به وجود آیند، خلاف‌های نحوی در بحث‌های نحوی قرآن، میان نحویان و لغت‌شناسان این دوره موجود بوده است.

□ اعراب قرآن کریم

یکی از ویژگی‌های قرآن کریم، اهتمام دانشمندان به اعراب قرآن است؛ زیرا اعراب معنی را روشن و اهداف و غرض را مشخص می‌کند و به بلاغت و زیبایی و جمال ترکیب و اسلوب نظر دارد. دانشمندان در باب اعراب قرآن آثار فراوان و مباحث ارزنده‌ای به جای گذاشتند و قرآن کریم ایشان را به سوی آفاقی تازه در این کهکشان رهنمون ساخت که در دنیای عرب و عجم بی‌سابقه بود. حاجی خلیفه در فهرست خود، کشف‌الظنون، گوید: «برخی از بزرگان دانش، اعراب قرآن را علمی مستقل دانند و برخی آن را از شاخه‌های تفسیر شمرده‌اند». او کتابهایی را که تا آن زمان موجود بوده، برشمرده است که به ایجاز در پی می‌آید:

۱. اعراب القرآن، زجاج، م ۳۱۱ هـ.ق.
 ۲. اعراب القرآن، ابوجعفر نخاس، م ۳۳۸ هـ.ق.
 ۳. اعراب القرآن، ابن خالویه، م ۳۷۰ هـ.ق.
 ۴. البرهان فی علوم القرآن، حوفی، م ۴۳۰ هـ.ق.
 ۵. تفسیر مشکل اعراب القرآن، مکی بن ابی‌طالب، ۴۳۷ هـ.ق.
 ۶. اعراب القرآن، عکبری، ۵۳۸ هـ.ق.
 ۷. اعراب القرآن، ابن‌الانباری، ۵۷۷ هـ.ق.
 ۸. اعراب القرآن، سفاقی، ۷۴۲ هـ.ق.
 ۹. اعراب القرآن، سمین حلبی، ۷۵۶ هـ.ق.
 ۱۰. اعراب القرآن، ابن‌درستویه.
- و نیز جلال‌الدین سیوطی در الاتقان نوع چهل و یکم را به معرفت اعراب قرآن اختصاص داده است.

□ تأثیر قرآن در گرایش مکتب کوفه و بصره

باید گفت که برخی از محققان اروپایی، اصولاً به وجود مکاتب نحوی مستقل معتقد نیستند و آن را رد می‌کنند و منکر چنین مرزبندی هستند.

برای مثال wayl می‌گوید: مطالعات نحوی مختلط بوده است و نحویین کوفه از نحویین بصره متأثر بوده‌اند و همهٔ نحویان از یک سرچشمه سیراب می‌شده‌اند و همگی مدیون نحویین بصره هستند. این مستشرق علت اختلاف و تمایز بصره از کوفه را تأثیر بصریها در کوفیها می‌داند، بویژه تأثیر کسایی و فزّاء از یونس بن حبیب بصری که قیاس و آرای خاصی بر خلاف خلیل و سیبویه داشت.

هر کدام از مکاتب بصره و کوفه امتیازاتی داشته‌اند، برای مثال ویژگی مذهب بصره، «قیاس» است. آنان قیاس را به مسائل نحو وارد کردند و قبل از مراجعه به قرآن و کلام عرب آن را معیار دانستند؛ اما ناگفته نماند که قیاس نحوی با قیاس ارسطویی تفاوت دارد. «فکان البصريون اذا تعرض لهم شيء لا يوافق ضوابطهم اولوه و الا فهو شاذ لا يقيسون عليه. و خالفوا بذلك الكوفيين الذين كانوا لو سمعوا بيتاً واحداً فيه جواز شيء مخالف للاصول لجعلوه اصلاً و بوجوا عليه»^۷.

ابوحیان توحیدی در فرق میان قیاس نحویین و قیاس ارسطویی می‌گوید که قیاس نحوی تابع مسائل قیاس منطقی نیست.

با اینکه آیات قرآن کریم، محور بحث در مسائل نحوی بصری‌ها بود اما در برابر آیات صریح قرآن نیز دست از قیاس‌های خویش برنداشتند و همچنان به اصول خود پایبند بودند. موارد اختلاف ایشان با نحویان کوفه در کتاب الانصاف فی مسائل الخلاف به تفصیل آمده است.

□ مکتب نحوی کوفه

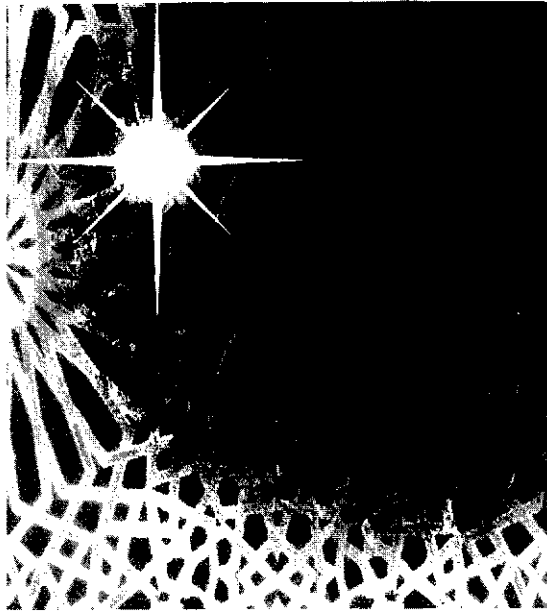
این مکتب پس از بالندگی و رشد مکتب بصره پدید آمد و در واقع مدرسهٔ بصره راهگشا و تغذیه‌کنندهٔ این مکتب بود. شیوخ نحو کوفه، امثال ابوجعفر الرواسی و کسایی، از شیوخ بصره بهرهٔ فراوان بردند. ویژگی مکتب کوفه و اختلاف آن با مکتب بصره در این موارد خلاصه می‌شود:

۱. استشهاد به زبان بدویان و روستاییان موثق عرب - بر خلاف بصریها؛
 ۲. قیاس بر قلیل و نادر؛
 ۳. استشهاد به شعر عربی جاهلی و اسلامی؛
 ۴. استشهاد به قرائات؛
 ۵. استشهاد به قرآن کریم.
- کوفیها نسبت به بصریها در بهره‌گیری از قرآن دستی بازتر و گشاده‌تر داشتند. ایشان در باب قواعد نحو به آیات بسیاری از قرآن استشهاد کرده‌اند^۸.
- همچنین آیات بسیاری از لحاظ اعراب بر روی دو مکتب بصره و کوفه تأثیر گذاشته است.

□ مکتب بغداد

در کنار این دو مکتب، بر خلاف بعضی از محققان که منکر وجود مکتب بغداد هستند، مناسب است ذکر آن از این مکتب به میان آید. زیربنای این مکتب، دو مکتب بصره و کوفه است و همچنین بغدادی‌ها، نظریاتی دربارهٔ نحو دارند که در کتب نحوی ایشان آمده است و نیز در کتاب همع الهوامع سیوطی و التصریح واشموننی مذکور است. ابن‌الشجری از بزرگان این مکتب بود و زمخشری

۷. الحیاة الادبیة فی البصرة، الدكتور احمد کمال زکسی، ص ۱۸۱، ۱۹۶۱ دمشق.
۸. القرآن و اثره فی الدراسات النحویة، عبدالمعالم سالم مکرم دارالمعارف مصر، ص ۱۲۴.



هیئت و نجوم، ریاضیات و شناخت اسرار طبیعت، به طور غیرمستقیم به قرآن ارتباط دارد؛ زیرا پژوهش پیرامون همه این موضوعات با انگیزه خدمت به اسلام و در جهت فهم قرآن، که منبع قانونگذاری در اسلام و به منزله قانون مسلمانان است، انجام می‌گرفته است.

«در تمام دوره‌های پس از اسلام، زبان عربی با دین اسلام پیوندی محکم و استوار داشته است. انگیزه‌های مذهبی، چون ضبط نصوص قرآن کریم و آموزش زبان آن به طلاب، زبان‌شناسان عرب را به جمع‌آوری شواهد زبانی و وضع قواعدی برای زبان عربی واداشت. روشهای آموزش، از همان اوایل رواج اسلام، در مکتب‌خانه‌ها، مساجد، اجتماعات و پس از آن در مدارس سازمان‌یافته دوره‌های بعد، همواره آمیزه‌ای از معارف دینی و زبانی بوده است. به همین دلیل یک زبان‌شناس، اغلب، عالم دین هم بوده است. اگر هر کدام از زبان‌شناسان پیشین را در نظر بگیریم، می‌بینیم یا قاری قرآن بوده‌اند، یا مفسر، یا محدث، یا متکلم و یا فقیه^{۷۶}». نولذکه می‌نویسد: «به دلیل وجود قرآن و اسلام بود که زبان عربی به صورت یک زبان جهانی در آمد... گسترش زبان عربی جز به انگیزه ایمانی و گاه شخصی نبوده است. حرمت و تقدس زبان عربی نیز در گرو دو عامل مزبور می‌باشد^{۷۷}».

در روایات اسلامی آمده است که مردم از عبدالله بن عباس، صحابی مشهور پیامبر(ص)، درباره معنای الفاظ خاصی از قرآن کریم سؤال می‌کردند و او، با استشهاد به ابیاتی از اشعار عربی، آنها را تبیین و تفسیر می‌کرد. سیوطی این پرسش و پاسخها را در فصل سی و ششم کتاب الاتقان فی علوم القرآن^{۷۸} آورده است. و دکتر ابراهیم سامرائی آنها را در کتاب جداگانه‌ای به نام سؤالات نافع بن الازرق الی عبدالله بن عباس گردآوری و در سال ۱۹۶۸م در بغداد منتشر کرده است. کتاب مذکور

شاگرد او نیز باید از این مکتب محسوب شود. بسیاری از بزرگان مکتب بصره به بغداد آمدند و مناظره سیبویه با کسائی و کسائی با یزیدی از معروف‌ترین مناظرات نحوی است.

این مکتب با مسائل دو مکتب گذشته تفاوت اندکی دارد، اما همچون آنها تحت تأثیر قرآن است و این در جای‌جای کتاب تاریخ نحو آمده است^{۷۲} و در تفسیر کشف زمخشری به خوبی خود را نشان می‌دهد.

□ مکتب نحوی اندلس

اندلسیان نحو را از راه آثار علمای مشرق اسلامی فرا گرفتند و جودی بن عثمان العبسی، نخستین کسی بود که به مشرق آمد و نحو را از ریاشی، الفراء و کسائی آموخت و به اندلس برد و در سال ۱۹۸ هـ ق درگذشت. آنها قبل از آن با کتاب سیبویه آشنا شده بودند. این مکتب مانند سایر مکاتب تحت تأثیر قرآن بود و آرای ابن‌عصفور نحوی اندلسی در نحو و تأثیر قرآن بر آرای وی معروف است^{۷۳}. یکی از نظریات جدید ابن‌مضاء قرطبی (ولادت ۵۱۳ در قرطبه) حذف عامل از نحو است. او می‌گوید نحویان ادعا می‌کنند که نصب و جر و جزم نیست مگر با عامل لفظی. یعنی وقتی می‌گوییم ضرب زید عمرو، رفع در زید و نصب در عمرو را ضرب ایجاد کرده است و این حرف مردود است؛ زیرا رفع و نصب را متکلم ایجاد کرده است. وی معتقد است که قواعد نحو مقدس و غیرقابل نقد نیست و اجماع نحویان هم حجیت ندارد. او در مقدمه کتاب خود الزد علی النحاة گوید: «قال رسول الله من قال فی کتاب الله برأیه فقد اخطأ». سپس تأویلات و تخریجات و زیادات و محذوفات نحویین را بیان کرده است که آنها را در قرآن جایز نمی‌داند^{۷۴}.

مکتب مصر و شام تحت تأثیر مکتب بصره و کوفه و نیز تحت تأثیر قرآن قرار داشت. یکی از مهمترین علمای نحو مصر ابن‌هشام مؤلف مغنی اللیب است که کمتر نحوی مانند او تحت تأثیر قرآن بوده است و هیچ یک از ابواب نحو کتابهای او خالی از استشهاد به آیات قرآنی نیست^{۷۵}.

□ حیات زبان عربی

بررسی و پژوهش پیرامون زبان عربی و شاخه‌های گوناگون آن با نزول قرآن کریم آغاز شد. این کتاب مقدس همچون محوری بود که تمامی این تحقیقات مختلف بر گرد آن می‌چرخید. پاره‌ای از این بررسی‌ها، مانند تفسیر قرآن، توضیح و تبیین آیات و استنباط احکام دینی از آن، مستقیماً، به قرآن مربوط می‌شود و پاره‌ای دیگر، چون بحث در کیفیت دلالت الفاظ بر معانی، اشتقاق صیغ، ترکیب جمله‌ها، سبک و صور کلام، اختلاف آنها به مقتضای مقام سخن و حتی تحقیقات درباره رسم‌المخط،

۷۲. همان، صص ۱۴۶ و ۱۶۴.

۷۳. همان، صص ۱۶۶.

۷۴. همان، صص ۱۶۹.

۷۵. همان، صص ۲۰۲.

۷۶. المدخل الی دراسة النحو العربی، صص ۱۰۲.

۷۷. اللغات السامیه، صص ۷۹.

۷۸. برخی از این پرسش و پاسخها را در کتاب الکامل،

میرد، ج ۳، صص ۲۲۲-۲۲۸ و

ایضاح الوقف و الابتداء از

ابن‌انباری، صص ۷۶-۹۸

می‌توانید ببینید.



با این عبارت آغاز می‌شود: «روزی عبدالله بن عباس در آستان کعبه نشسته و پایش را داخل حوض زمزم فرو برده بود. مردم از هر طرف برگرد او حلقه زده بودند. و از تفسیر قرآن و حلال و حرام آن می‌پرسیدند. عبدالله بن عباس نیز، بدون آنکه درمانده شود، پاسخ آنان را می‌داد. در این هنگام نافع بن ازرق به نجدة بن غویمر گفت: برخیز تا نزد او رویم که این چنین بر تفسیر قرآن و فتوا دادن به آنچه نمی‌داند جری و جسور شده است. آن دو به سوی او رفتند و گفتند: سؤالاتی درباره قرآن کریم داریم. از تو می‌خواهیم آنها را برایمان توضیح داده برای هر یک نیز، مصداق و شاهد مثالی از کلام عرب بیاوری. زیرا خداوند قرآن را به زبان عربی روشن نازل کرده است. ابن عباس گفت: آنچه می‌خواهید برسید، ان شاء الله، پاسخ آنها را از من خواهید شنید. آن دو پرسیدند: معنی آیه ﴿عَنِ الیَمِینِ وَ عَنِ الشَّمَالِ عَزِیزٍ﴾^{۷۹} چیست؟ ابن عباس پاسخ داد: عزیز، حلقه دوستان را گویند. آن دو پرسیدند: آیا عرب چنین معنایی را می‌شناسد؟ پاسخ داد: آری! آیا شعر عبید بن ابرص را نشنیده‌اید که:

فَجَاءُوا یُهْرَعُونَ إِلَیْهِ حَتَّى

یکونوا حول منبره عزینا؟^{۸۰}

نافع گفت: وابتغوا الیه الوسیلة^{۸۱} یعنی چه؟ ابن عباس پاسخ داد: وسیلة به معنای نیاز و حاجت است. پرسید: آیا عرب چنین معنایی را می‌شناسد؟ ابن عباس پاسخ داد: آری! آیا شعر عترة عبسی را نشنیده‌ای که:

إِنَّ الرَّجَالَ لَهُم إِلَیْكَ وَسِیْلَةٌ

إِنْ یَأْخُذُوكَ تَكْطَلِی وَ تَحْضَبِی^{۸۲}؟

و ... این چنین رشته پرسش و پاسخ میان آنان ادامه داشت. نافع می‌پرسید و ابن عباس پاسخ می‌داد و برای تفسیر هر آیه قرآن، به بیتی از شعر استشهد می‌کرد. حدود ۲۵۰ مورد از قرآن میان آن دو رد و بدل شد.

تفسیر قرآن کریم به شیوه فوق، توسط ابن عباس را می‌توان عامل اصلی پیدایش لغت‌نامه‌های زبان عربی به شمار آورد. بحث و تحقیق درباره معانی الفاظ غریب قرآن آغاز شد، و عنوان نخستین لغت‌نامه‌ها غریب القرآن بود. قدیمی‌ترین کتابی که این عنوان را دارد از ابوسعید ابان بن تغلب بن رباح بکری (م: ۱۴۱ هـ) است. یاقوت درباره وی می‌نویسد: «او، کتاب الغریب فی القرآن را نوشته است و در آن برای توضیح معانی الفاظ قرآن کریم به نمونه‌هایی از اشعار عربی استشهد کرده است»^{۸۳}.

دانشمندان مسلمان، از همان ابتدا، به نقش شعر عربی، برای فهم واژگان پیچیده و سبکهای ناآشنای قرآن و احادیث شریف نبوی، پی بردند و لازم دیدند که از اشعار عربی کمک بگیرند. این احساس نیاز سبب شد که دانشمندان به بررسی اشعار عربی بپردازند و در نقل و نگهداری آنها بکوشند. آنان، معانی و سبکهای شعر و نیز مطالبی را که راجع به وقایع و جنگهای عرب در آنها

وجود داشت، مورد تحقیق قرار دادند و اگر انگیزه‌های مذهبی در میان نبود، شعر جاهلی نابود می‌شد و اثری از آن به دست ما نمی‌رسید. ابوحاتم رازی در اشاره به این موضوع می‌گوید: «نیاز به شناخت الفاظ و عبارات غریب که در قرآن و سخنان پیامبر(ص) و صحابه و تابعان و پیشوایان گذشته وجود داشت، باعث شد که دانشمندان درصدد شناخت زبان عربی و کمک‌گیری و استفاده از اشعار جاهلی برآیند»^{۸۴}.

گرچه کاربرد اصطلاح غریب در این مورد نارساست اما می‌توان آن را نسبی دانست، تا لطمه‌ای به فصاحت قرآن وارد نیاید.

ابن خلدون درباره تدوین قواعد نحو می‌نویسد: «دانشمندان عرب از این ترس داشتند که ملکه زبان عربی، در گذر روزگار، به تباهی و نابودی کشانده شود و مردم، دیگر، نتوانند قرآن و احادیث را بفهمند، لذا از لایه‌لای زبان عربی، قوانینی را استنباط و استخراج کردند که این قواعد معیاری برای انواع دیگر کلام عرب بود»^{۸۵}.

همچنین می‌گوید: «آنچه باعث شد که دانشمندان به فکر حفظ موضوعات زبانی از طریق نوشتن و تدوین آنها برآیند، ترس از کهنگی و فراموش شدن آنها و در نتیجه جهل مردم نسبت به قرآن و احادیث بوده است. لذا بسیاری از پیشوایان زبان، دامن همت بالا زدند و کتابهایی، در این زمینه، به رشته تحریر درآوردند»^{۸۶}.

نخستین کسی که در زمینه بلاغت، دست به تألیف کتاب زد، ابو عبیده معمر بن مثنی بود. هدف او از نوشتن چنین کتابی، توضیح سبکهای قرآن بود. یاقوت می‌نویسد: «ابو عبیده گفت: فضل بن ربیع، در سال ۱۸۸ هـ، از من خواست تا از بصره به نزد او در بغداد روم.

در حضور او بودم که شخصی در هیئت و لباس منشیان و دبیران وارد شد. فضل بن ربیع او را در کنار من نشاند. او گفت: آیا این شخص را می‌شناسی؟ پاسخ داد: خیر. فضل گفت: این، ابو عبیده، از دانشمندان بصره است. او را به اینجا دعوت کرده‌ام تا از دانشش بهره بگیریم. آن مرد، برای فضل دعا کرد و آنگاه به من گفت: اشتیاق دیدن تو را داشتم، اکنون سؤالی دارم؟ گفتم: بپرس. گفت: خداوند

می‌فرماید: ﴿طَلَعَهَا كَأَنَّه رُؤُوسَ الشَّیَاطِیْنِ﴾^{۸۷}. می‌دانیم که بیم و امید دادن باید نسبت به چیزی باشد که مردم آن را می‌شناسند. اما در این آیه به چیزی ناآشنا با اذهان مردم، بیم داده شده است؟ به او گفتم: خداوند، با عربها، در حد کلام آنان سخن گفته است. برای مثال در شعری از امرئ القیس لغت غول آمده است، حال آنکه هرگز غول را ندیده بودند، اما چون برای آنان وحشت‌آور بود یکدیگر را به آن بیم می‌دادند. و من از همان روز تصمیم گرفتم که پیرامون مواردی از این قبیل، که در قرآن آمده، کتابی تألیف کنم و کتابی به نام المجاز نوشتم».

خط عربی پیش از نزول قرآن هم وجود داشته است،

۷۹. و از راست و چپ باز پراکنده می‌شوند (و به دین خدا نمی‌گروند). سوره معراج، آیه ۳۷.

۸۰. آنان شتابان به سوی او آمدند تا برگرد منبرش حلقه زنند.

۸۱. (به وسیله ایمان و پیروی اولیای حق) به خدا توسل جویند. سوره مائده، آیه ۳۵.

۸۲. مردان به تو نیازمندند، اگر به تو دسترسی پیدا کردند، بر چشمان خویش سرمه بکش و حنابندان کن.

۸۳. معجم الادبیاء، ج ۱، ص ۱۰۸.

۸۴. الزیئنة، رازی، ج ۱، ص ۱۱۶.

۸۵. المقدمة، ابن خلدون، ص ۶۳۹.

۸۶. همان، ص ۶۴۱.

۸۷. میوه‌اش (در خیانت) گویی سرهای شیاطین است. سوره صافات، آیه ۶۵.



کتابها دیده می‌شود و از ابتکارات خلیل بن احمد است، ترک گویم و در امهات کتب و جز آنها از این شیوه استفاده نکنیم^{۸۹}.

باری! همه این علوم و دیگر شاخه‌های آنها، زاینده تلاش در جهت فهم قرآن و خدمت به اسلام بوده است. برای مثال عباداتی که انجام آنها به وقت و زمان مشخصی بستگی دارد، موجب شد که به علم هیئت و نجوم توجه شود، نیز مطرح شدن موضوع ارث در اسلام، به مثابه یک مسأله شرعی که باید به آن عمل شود، اقتضا می‌کرد که دانشمندان مسلمان به علم حساب و دقت در مسائل مختلف ریاضی بپردازند. از این رو شگفت‌آور نیست که می‌بینیم دانشمندان مسلمان، در کنار سایر علوم، به ریاضیات هم پرداخته‌اند. همچنین تشویق و ترغیب قرآن، مسلمانان را به دقت و تفکر در هستی و پدیده‌های گوناگون آن، سبب روی آوردن آنان به علوم طبیعی شد؛ زیرا مطالعه طبیعت و تفکر در آیات و نشانه‌های روشن عظمت و قدرت آفریننده آن، موجب استواری عقیده و اثبات ایمان مسلمانان می‌شد. خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾^{۹۰}.

کوتاه سخن آنکه، قرآن کریم محور تمام پژوهشهایی بوده است که در جهان اسلام پدید آمد.

اما از روایات اسلامی معلوم می‌شود که ابوالاسود دوئلی نخستین کسی بود که به فکر وضع علائم و نشانه‌هایی برای حرکات افتاد تا به وسیله آنها رسم الخط قرآنی را ضبط کند. پس از او خلیل بن احمد نشانه‌هایی را، که در حال حاضر به کار می‌بریم، وضع کرد. مبرّد می‌نویسد: «شکل کنونی حرکات، که در کتابها به چشم می‌خورد، ساخته خلیل است. این نشانه‌ها از شکل خود حروف گرفته شده است. مثلاً «ضمه» همان واو است که به صورت کوچکی بالای حروف گذاشته می‌شود تا با واو اشتباه نشود. و یا «کسره» صورت کوچک شده «یا» است که زیر حروف قرار می‌گیرد و یا «فتحه» همان الف است که به صورت خوابیده روی حروف نوشته می‌شود^{۸۸}.

با آنکه خلیل بن احمد این شکل ساده را وضع کرده بود، اما دانشمندان، مدتهای مدیدی، جرأت استفاده از این شکل آسان را نداشتند و به پیروی از گذشتگان، همان نقطه‌های اختراعی ابوالاسود را به کار می‌بردند و شکل اختراعی خلیل را «شکل شعر» می‌نامیدند. البته همه این احتیاطها و باریک‌بینی‌ها، برای حفظ قرآن از تغییر و تبدیل کج‌اندیشان بوده است. «ابو عمرو دانی» می‌نویسد: «سزاوارتر و شایسته‌تر آن است که به پیروی از واضع نقطه‌ها، که خود از تابعین است، و به تبع پیشوایان گذشته، استفاده از شکل شعر را، که اکنون در

۸۸. المحکم فی نقط

المصاحف، الدانی، ص ۷.

۸۹. همان، ص ۲۷.

۹۰. آبا فکر و نظر در

ملکوت و قوای آسمانها و

زمین نمی‌کنند و به هر چه

خدا آفریده نمی‌نگرند (تا

به حکمت و قدرت خدا و

عاقبت عالم قیامت بنیاد

دانا شوند) و چون اجل و

مرگ آنان بنا باشد که به آنان

نزدیک شود، آنگاه به چه

حدیثی بعد از این (کتاب

آسمانی) ایمان خواهند

آورد. (سوره اعراف، آیه

۱۸۵).

